



**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت نهصد و هشتاد و هشتم





خانم سہیلا



آرامش درون

دم او جان دهدت روز نفتح پذیر
 کار او کن فیکون است نه موقوف علل
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

نیروی شکوفایی زندگی، که به امر الهی یا قضا و کن فکان عمل می کند، زمانی برای ما قابل درک است که با تمرکز روی خود و شناسایی همایندگی هایمان که برای ما عادت شده، آنها را با درد هوشیارانه شناسایی و با فضاگشایی به اتفاق این لحظه، بدون هرگونه قضاوت و مقاومت که از ابزارهای مخرب من ذهنی است با حزم، صبر، شکر و پرهیز و سکوت ذهن و این که من نمی دانم و عدم واکنش، روی خود کار کرده و درون خود را که در طی سال های متمادی از عدم و بی فرمی به جسم، شرطی شده، مجدداً با حفظ هوشیاری حضور مرکزمان را پاک کرده، تا بتوانیم به اصل خود که انطباق هوشیاری جسمی بر هوشیاری حضور است، زنده شویم.

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش
خویشتن را گم مکن، یاوه مکوش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۶۱۱

در فرآیند تبدیل، قضا و کن فکان، هر لحظه روی ما کار می کند و زمانی که این تبدیل می خواهد صورت پذیرد، به تدریج و زندگی زمان آن را تعیین می کند.

چنان گشت و چنین گشت، چنان راست نیاید
مدانید که چونید، بدانید که چندید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۳۸

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش
من همی کوشم پی تو، تو مکوش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱

ولی ذهن در این میان بی کار نمی نشیند و برای حفظ خود بسیار فعال می شود، و می خواهد ما را بفریبد. و زندگی هم با اتفاقات و حوادث می خواهد ما را بیدار کند و دائم با فرمان قضا و کن فکان ما را مورد امتحان قرار می دهد تا مس وجود ما تبدیل به زر، و آینه زنگار گرفته مرکز ما صیقل داده شود.

گر قضا صد بار قصد جان کند
هم قضا جانت دهد درمان کند
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۵۹

مولانا راه نجات انسان از دام من‌ذهنی را تمرکز روی خود، بدون توجه به دیگران و فضا‌گشایی به اتفاق این لحظه بدون هر گونه واکنش و حضور ناظر بر افکار و اعمالمان و سکوت ذهن می‌داند، تا غول‌هایی که من‌ذهنی در سر راهمان قرار می‌دهد ما را از این سفر پرمخاطره تا رسیدن به معبود به کوره راه‌های من‌ذهنی نکشاند و ما را از هدف اصلی خود که همان پیمان‌الست است و زنده شدن به زندگی قبل از مرگ جسمانی است دور نسازد.

امتحان بر امتحان است ای پدر
هین، به کمتر امتحان خود را مخر
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۷۴۶

پنبه اندر گوش حسّ دون کنید
بند حس از چشم خود بیرون کنید
مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۶

بی حس و بی گوش و بی فکر ت شوید
تا خطاب ارجعی را بشنوید
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۵۶۸

فرصت کوتاه هست و ما انسان‌ها سالیان سال است حس امنیت و خوشبختی را که به دنبالش بودیم، عمر خود را در این قلعه هوش ربا طی کرده و پیام زندگی را که هر لحظه می‌خواهد ما را به اصل خود زنده کند، نشنیده‌ایم.

اقرار می‌کنم تا سن ۶۰ سالگی، قبل از آشنایی با برنامه گنج حضور، آن قدر در دردهای من‌ذهنی خود غرق بودم که چیزی نمی‌فهمیدم و پرش‌های فکری خود را حس نمی‌کردم و ۱۲ سال است که عنایت خدای مهربان شامل حال شده و با این برنامه آشنا شدم و درس‌های زندگی‌ساز مولانای جان مرا از مسیر تاریک ذهن به طرف روشنایی زندگی هدایت نمود و مرا که انسانی کمال‌گرا، متوقع، عجول، مضطرب و پر از دردهای ریز و درشت من‌ذهنی بودم، رها ساخت و من با شناسایی آنها نیرنگ‌های من‌ذهنی را تا حدود زیادی شناختم و شکرگزار زندگی هستم، و تجربه‌ای را که از آرامش درونی‌ام یافته‌ام، برای شما یاران بازگو می‌کنم.

در یک ماه گذشته روزهای شلوغی را پشت سر گذاشتم، این اتفاقات که قضا پیش آورد یک ریب‌المنون و طوفان نوح بود و درست زمانی بود که ما مجبور شدیم قسمتی از فضای داخل منزلمان را تعمیر کنیم. بدیهی است سرو صدای گوش خراش دستگاه تخریب و به هم ریختن خانه غیر قابل تحمل بود، ولی من با فضاگشایی آرام بودم و به کارهای منزل مشغول بودم. تا این که در همین گیر و دار، در شامگاه ۲۳ اردیبهشت تلفنی از خارج از کشور به من خبر دادند که خواهر بزرگم که برایم بسیار قابل احترام و وابستگی زیادی به ایشان داشتم بدرود حیات گفتند. وقتی این خبر را شنیدم نیرویی درونی مرا هدایت می‌کرد و من توانستم روحیه خود را حفظ کنم و با توکل بر خدای مهربان و مولانای جان، بلافاصله نسبت به خوانش غزل ۱۶۷۴ دیوان شمس، به صورت کامل وویس تهیه کنم.

ما ز بالا ییم و بالا می رویم
 ما ز دریا ییم و دریا می رویم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۷۴

الی آخر.

و در این شرایط بحرانی خواهرزاده‌هایم را که دور از من بودند و در سوگ مادر بی‌تاب، با کلامی که از درونم و نیروی زندگی برمی‌خواست، آنها را آرام نمودم. و آنها پس از شنیدن خواستند که مجدداً تاریخ آن را به میلادی اصلاح کنم برای مراسمی که در پیش داشتند، بدون هرگونه اعتراض و بیان نمودن شرایط موجود، پذیرفتم. و پس از تعطیل شدن کار کارگران، سریع آن را مجدداً خواندم و ارسال نمودم. لازم است بگویم در این شلوغی باید تلفن‌های همدردی دوستان و عزیزان را پاسخگو باشم.

باور نمی‌شد در سن ۷۲ سالگی این همه آرامش درونی داشته باشم، زیرا تا سن ۶۰ سالگی و قبل از آشنایی با برنامه گنج‌حضور، انسانی پر از درد و ناله و شکایت و با من‌ذهنی صد من حدید، که به پایش بسته شده بودم.

پیش چشمت داشتی شیشه کبود
ز آن سبب، عالم کبودت می نمود

گر نه کوری، این کبودی دان ز خویش
خویش را بد گو، مگو کس را تو پیش
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰

این تبدیل، به تدریج در طول ۱۲ سال و با شناسایی هم‌هویت‌شدگی‌هایم و درد هوشیارانه، برایم لذت‌بخش بود و چیزی به‌جز عنایت زندگی نبود. و من آموختم با فضاگشایی به اتفاق این لحظه و حزم، صبر، شکر و پرهیز، به جای مقاومت و قضاوت و گیر افتادن در افسانه من‌ذهنی، با زندگی همراه باشم؛ چون خیر و صلاح من در آنچه زندگی برایم رقم می‌زند قرار دارد و همه چیز در همین لحظه است.

عقل جزوی، گاه چیره، گه نگون
عقل کلی، ایمن از ریب المنون
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۴۵

اختیار آن را نکو باشد که او
مالک خود باشد اندر اتقوا

چون نباشد حفظ و تقوی، زینهار
دور کن آلت، بینداز اختیار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۶۴۹ و ۶۵۰

بی شک رحمت ایزدی همواره شامل حال بندگان است، ولی کسانی می توانند آنرا درک کنند که در حفظ و نگهداری مرکز عدم خود هوشیارانه تلاش کنند.

رعایت قانون جبران در بُعد معنوی و مادی، دیدن مستمر برنامه‌های زنده و تکرار برنامه‌ها، نت‌برداری و نوشتن و شنیدن پیغام‌های عشق و پادکست‌ها، همه باعث تمرکز و حضور ما در لحظه می‌شود. برنامه‌های زنده را از ابتدا تا انتها گوش می‌دهم و یادداشت برداری می‌کنم، هفته‌ای یک روز به کلاس موسیقی می‌روم، در حد توانم ورزش می‌کنم و گاهی در این مورد کوتاهی می‌کنم. هر روز قرآن را می‌خوانم و آیاتی را که با اشعار مولانا و رمزگشایی‌های معلم مهربانم آموخته و برداشت کرده‌ام آنها را می‌سنجم و در دفتری یادداشت می‌نمایم.

من حیرانی، فضاگشایی به اتفاق این لحظه را هر چند ناگوار و گوش‌خراش باشد، با فضاگشایی و درد هوشیارانه که حلاوت آن صبر و شکر و آرامش درونی است، حس کرده‌ام.

غیر نطق و غیر ایماء و سَجَل
صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۲۰۸

هیچ تسبیحی ندارد آن درج
 صبر کن، الصبر و مفتاح الفرج
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۶

صبر کردن، جان تسبیحات توست
 صبر کن، کانت تسبیح درست
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۴۵

هم اکنون که حیل‌های من‌ذهنی را تا حدود زیادی شناخته‌ام ولی گاهی فکرها مرا می‌ربایند و مرکز عدم مرا آلوده می‌کنند، ولی مدت آن بسیار کوتاه است و من بلافاصله به خود می‌آیم. گاهی مقاومت من‌ذهنی را حس می‌کنم که چگونه می‌خواهد مرا به چاه هم‌ایندگی‌ها بکشانند، ولی سعی دارم با فضاگشایی و حضور ناظر آن را به حاشیه برانم و وسوسه‌های من‌ذهنی را خاموش نمایم.

تا کُنی مَرِّ غَیْرِ رَا حَبْر و سَنی
خویش رَا بَدخو و خالی می کُنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

مردہ خود رَا رها کرده ست او
مردہ بیگانه رَا جوید رفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

دیده‌آ، بر دیگران نوحه گری
مدتی بنشین و بر خود می گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

گفت پیغمبر که جنت از اله
گر همی خواهی، ز کس چیزی مخواه

چون نخواهی من کفیلم مر تو را
جنت الماوی و دیدار خدا
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۳۳ و ۳۳۴

فهمیدم که باید با تمرکز بر روی خود، دست از سر دیگران بردارم و از کسی یا چیزی توقعی نداشته باشم. با حضور در لحظه کارهای منزل را به تنهایی انجام می‌دهم، قبلا خسته می‌شدم و ناله و شکوه داشتم ولی هم اکنون این خستگی تبدیل به انرژی خوبی در من شده، که برای من شادی و آرامش دارد. و با اینکه از نظر جسمانی ناتوانی‌هایی دارم، ساعت‌ها بیدارم و می‌نویسم. یادداشت‌های پراکنده زیادی دارم در رابطه با درس‌هایی که آموخته‌ام و کاهلی من ذهنی و ناتوانی جسمی گاهی نمی‌گذارد من آنها را به سرعت تنظیم و فعالانه‌تر در تلگرام پیام بگذارم ولی می‌دانم باید بیشتر تلاش کنم.

مگریز ای برادر، تو ز شعله‌های آذر
ز برای امتحان را، چه شود اگر درآیی؟

به خدا تو را نسوزد، رُخ تو چو زر فروزد
که خلیل‌زاده‌ای تو، ز قدیم آشنایی

تو ز خاک سر پر آور، که درخت سربلندی
تو پیر به قاف قربت، که شریف‌تر همایی
-مولانا، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۰

با احترام
سپه‌یلا ۷۲ ساله، مازندران



خانم زهره



برنامه شماره ۹۳۰ گنج حضور، مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳:

بیدار شو، بیدار شو، هین رفت شب، بیدار شو
بیزار شو، بیزار شو وز خویش هم بیزار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

به لطف آموزش های مولانا تا حدودی بیدارم، اما نه آن قدر بیداری که بخواهم برای دیگران نوحه گری کنم.
بنابراین شایسته است خاموش بنشینم و نورافکن را تماماً روی خود بیندازم و برای مدتی به حال مرده خود
گریه، و به کارهای دیگران هیچ کاری نداشته باشم.
چون:

کار مرا چو او کند، کار دگر چرا کنم
 چونک چشیدم از لبش یاد شکر چرا کنم؟
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۰۴

هر لحظه برای بیداری خود مراقب و بیدار می شوم و افکار و احساسات خود را نگاه می کنم، تا از خواب گران برخیزم و در این لحظه با یارم قرین بمانم. پس ای من ذهنی آحول بین، که مدام در چیزها خوب و بد می کنی و از من بیزاری می جویی و هر لحظه میل داری در سبب سازی ها گم کنی و راهم را بزنی، تا القائم کنی که زندگی در ذهن شرطی شدگی هاست. اگرچه چندین بار به گول حرفای بیهوده گویت در ذهنم فریفته شده، اما جای ملامتی نیست؛ بلکه این بار حواسم را بیشتر جمع کرده و با این بیت دمخور می شوم.

گر از عَقَبات روح جَسْتی
 مستانه مرو که در کمینیم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۵۸۰
 -عَقَبات: جمعِ عَقَبه، به معنی گردنه‌ها

حال اگر از گردنه‌های سخت من‌ذهنی شاید تا حدودی آزاد شدم، دیگر نباید فکر کنم تمام شد، نه! مستانه نمی‌روم. بلکه شب‌ها تا به روز با چنین استاره‌های دیوسوزر مولانا، آشنایی می‌گیرم گرم و صمیمی، که در کمین بودن فسونه‌های او بیشتر متوجه شوم که در کجاها به گوشم چیزهایی می‌خواند. اگر می‌خواند سرم را بالا گرفته و بگویم: یک عنایت و جذبِ حق مرا بهتر است از صد تلاش و کوشش من‌ذهنی ترسو و نابخرد است.

یک عنایت به ز صد گون اجتهاد
 جهد را خوف است از صد گون فساد
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۸۳۹

پس روشن شدن شمع حضورم در شب ذهن تنها به عهده خودم است که به اولین قدمم خوب بنگرم و درست بردارم؛ که نشان عهد و فایم به روز شیرین الست در همین لحظه گشوده شده با یارم نشانم می دهد.

چه چگونه بد عدم را، چه نشان نهی قدم را
 نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲

در مصر ما یک احمقی نک می فروشد یوسفی
 باور نمی داری مرا، اینک سوی بازار شو
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

هم اکنون همه ما به عنوان هوشیاری انسانی در فضای یکتایی این لحظه زنده مستقرایم، حال باور نداریم؛
 برویم به سوی این لحظه،

بینیم که نسبت به هوشیاریمان چطور برخورد می کنیم؟!

آیا ما به عنوان هوشیاری انسانی داریم با انتخاب نادرست من ذهنی خود در سبب سازی ها بدعهدی می کنیم؟ یا
 این که با انتخاب درست مرکز عدم شده کار مفید و سازنده ای انجام می دهیم؟ ما واقعا داریم به کدامین سوی
 زندگی گام برمی داریم؟

آیا آگاهانه نسبت به یوسفیت خود (عدم)، که نشان صدق و وفای ماست، با هم نوعان خود ارتباط گرم برقرار
 می کنیم و همیشه به زندگی اعلام رضایت داریم و این انتخابمان می باشد؟

یا اینکه نه، ناآگاهانه با سرکشی من‌ذهنی خود که گله و شکایت و حس نارضایتی دارد به سوی گُرگیت درون خود که نشان کذب و جفای ماست نزدیکتر شده و به نقطه چین‌ها علاقه نشان داده که این آدرسِ غلط به بیراهه رفتن و در آخر به بن‌بست رسیدن است.

ما چرا نیاییم به پند و اندرزهای گرانبهای مولانای جان که قدر یوسفیت درونمان را به خوبی شناسانده به خود اندکی زحمتی ندهیم و توجه نکنیم؟ که این انتخاب همیشه انتخاب درست و خلاق و سازنده است.

حال بیدار شوم، بیدار هم بمانم، با چیزهای عاریتی این جهان، که در بازارِ نااهلان، بد فروخته می‌شوند، مدام فریبش را می‌خورم و در ازای کالای قلبی، قیمت اصلی خود را زیر سوال می‌برم، به قیمتی اندک نفروشم، اگر بفروشم مولانا بهم می‌گوید: این نشانِ احمقی بودن است. چرا هست؟! چون به خویشتن‌داری خود دارم جفا می‌کنم.

قیمت هر کاله می‌دانی که چیست

قیمت خود را ندانی احمقیست

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۵۲

بی چون تو را بی چون کند، روی تو را گلگون کند
 خار از کفّت بیرون کند و آنکه سوی گلزار شو
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

به راستی بی چون ما را، بی چون کند.

ذهن ساده و خاموش شده در این لحظه نزدیک با یار مستقر می شود و به این نتیجه می رسد که ما چاره‌ای جز
 فضاگشایی کردن در این دم زنده در برابر هر رویدادی نداریم و باید صبر، صبر و صبر کنیم، آن گاه یواش یواش
 اشعار مولانا متقاعدمان می کند، هر آنچه فعالیت ذهنی داریم باید متوقفش سازیم، از هزار توی ذهن با هر غم
 همانیدگی که خارند و هیچ کاری نمی کند بیرون آییم که ذهن ساده شده تمام خرده‌ریزه‌های فکر را می بیند، ناظر
 بی گفتگو می شود و همه را از یک جنس زندگی می آید، می بیند.

مشنو تو هر مکر و فسون، خون را چرا شویی به خون؟
 همچون قدح شو سرنگون، و آنگاه دردی خوار شو
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳
 -دردی خوار: آن که تهنشین شراب را می خورد.

به هر مکر و فسونی که ذهن در مقابل نقطه چین‌ها از کسی یا چیزی می‌شنود، این را نشنیده بگیر، چون نتیجه‌ی خوبی ندارد؛ تنها می‌خواهد مسئله‌سازی، دشمن‌سازی و در نهایت دردش در ما بریزد.

-ادامه غزل، ۲۱۳۳

پس هوشیار می‌شوم به خودم که از شنیدن مکر و فسون‌های من‌ذهنی خود و حتی در برابر شنیده‌های دیگران که اعلام خطر می‌کنند و واکنش نشان می‌دهند من مواظب باشم، که واکنشی نشوم. با اندکی تمرکز روی خود و تامل و مکث، بدانم که این همان، به تله افتادن و فریفته شدن من‌ذهنی‌ست. خون را با خون شستن محال است و محال، خون تنها با آب زندگانی پاک می‌شود.

پس به دستور العمل مولانا در مصرع دوم با مثالی ساده برایم زده گوش کنم، هم چون قدحی باشم که داخلش چیزی پر شده است، اما همین که سرنگوش سازیم، تمام چیزها فوراً به بیرون ریخته و خالی می‌شود. ما در مقابل کاسه ذهن همین گونه باید عمل کنیم. اگر دیدم از طریق من ذهنی خود یا دیگران دارند درونمان را با چیزها پر می‌کنند تا واکنشی شوم، این کار را نمی‌کنم. فوراً واژگوش می‌سازم تا ذهن ساده و خالی شده با دیده عدم‌بین با بر داشتن درست اولین قدم، درست و شفاف ببیند. شاید در اوایل کار روی خود، ما فعلاً آن چنان شراب خالص و شفافی از آن طرف نگیریم اما به همان اندازه که می‌آید شاکرش باشیم (یعنی دردی خوار شو) تا به تدریج پخته‌تر شوی.

در گردش چوگان او چون گوی شو، چون گوی شو
وز بهر نقل کرکسش مردار شو، مردار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

در گردش چوگان خداوند، او هر لحظه دارد با کن‌فکانش ما را چون گوی می‌زند و به حرکت و رقص در می‌آورد.
حال سوال اینجاست:
آیا واقعا من گوی گرد هستم یا اجرم؟

در این دم زنده، بدون دخالت ذهن و تسلیم به امر کن فکان، زندگی هستیم؟ یا با دخالت ذهن مدام می‌خواهیم به قضاوت و مقاومت در چیزها پردازیم؟ اگر واقعا می‌گوییم گویی هستیم در دستان خداوند پس باید مرتبا اجازه دهیم این هوشیاری کرکس بیاید و تماما مردار من‌ذهنی ما را در این لحظه بخورد و صفرم کند.

آمد ندای آسمان، آمد طیب عاشقان
خواهی که آید پیش تو، بیمار شو، بیمار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

ندای آسمان از مولانای جان از طرف خداوند به همگان رسیده است؛ طیب دل‌های عاشقان، مولانا برایم آمده. حال واقعا برای عاشقی کردن با او همکاری می‌کنم؟ باید بکنم، چون بیمارم، خودم را به پیش مولانا بی‌اختیار کنم و حاضر بیایم تا امنیت، قدرت، هدایت، عقل را تنها از او بگیرم، اعتراف می‌کنم در مرکزم پر از هم‌هویت شدگی‌ست. با ذهن شرطی‌شدگی خودم مانع کار خودم می‌شوم، پس حقیقتا من چیزی نمی‌دانم و از خود مولانا کمک می‌طلبم تا زیر دستان نوازش‌های گرم او، سرم را در شکر بخشیدن راحتی دهد، انشالله.

این سینه را چون غار دان، خلوتگه آن یار دان
 گر یار غاری، هین بیا، در غار شو، در غار شو
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳


اگرچه این سینه‌ام صد قفل من‌ذهنی زده شد، اما ما که من‌ذهنی نیستیم، این سینه‌ام را چون غار دانیم، که طالب حقیقی می‌داند و می‌فهمد مرکز باید از هر هم‌هویت‌شدگی‌ها آن هم با کشیدن درد آگاهانه پاک شود و بعد دوست به خلوت‌گاهش بنشیند. او این‌گونه پیغام زندگی را که از راه می‌رسد می‌گیرد و به گوش خود می‌شنود.

تو مرد نیک ساده‌ای، زر را به دزدان داده‌ای
خواهی بدانی دزد را، طرار شو، طرار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

مولانا مرد نیک ساده‌ای تمام بوده است که توانسته زر حضورش را به پیش خود حفظ و هیچ به دزدان بیرونی ندهد. او فرق این دو هوشیاری را به درستی تمییز داده. حال ما چطور؟! مرد نیک ساده‌ایم؟ زر حضورمان را به درستی شناخته‌ایم؟! شناختیم که نباید حضورمان را هیچ به دزدان من‌ذهنی مفت و مجانی نفروشیم؟! من می‌خواهم این دزد من‌ذهنیم را بشناسم، در این حالت باید از آن دزد یک زندگی باخبر شوم که با مرکز عدم‌بین می‌بیند و در برابر هر اتفاقی فضاگشایی می‌کند.

خاموش، وصف بحر و درِ کم گوی در دریای او
خواهی که غواصی کنی، دم‌دار شو، دم‌دار شو
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۳۳

مولانا دم‌دار زندگی بوده. او توانسته در زیر دریای یکتایی نفسش را حبس نگه دارد و در خاموشی او، خاموش بنشیند و اینچنین است او در دریای زندگانی عمیق و نیک‌مرد ساده‌ای شد.
حال من مبتدی و شروع به کار در محضر چنین نیک‌مردی سزاوارم است هیچ نگویم؛ بلکه اگر بخواهم بگویم فقط شکرش را کنم، با ادب بنشینم تا بلکه از وصف بحر و در او (هوشیاری حضورش) با فضاگشایی بتوانم با ارتعاش عشق، خرد و زیبایی‌هایش را دریافت کنم.
پس از بودن چنین نعمتی که اکنون از هر روزنه نور اومید در گنج حضور پخش می‌شود، حال این را در سینه‌ام حبس می‌کنم و در زیر دریا می‌روم تا به پیش من‌ذهنی‌ها هیچ نگویم و قدرش پاس نگه داشته شود. انشالله!

-با احترام، عشق
-زهرة از امل 



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





**برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.**

www.parvizshahbazi.com